

سفری بشام

مناظر زیبایی سرزمین مقدس (شام) و سرگذشت این سفر

دست آفرینش هر يك از افراد انسان را برای کاری ساخته است : یکی برای تحصیل کمال و فرا گرفتن علم و دانش ، دیگری برای اختراع و اکتشاف ؛ سومی برای کار و کوشش بعضی را برای ریاست و سیاست ؛ برخی را برای تدریس و تربیت و همچنین . . .

رهبران اجتماع که علاقه به نظم و آرامش محیط دارند و پیشرفت و ترقی و تعالی افراد و جامعه خود را خواهند پیش از گم کردن اشخاص بکار بایست ذوق و سلیقه آنان را آزمایش کنند و کاری را که درخور ذوق و توانایی او است ؛ بدست او بسپارند زیرا در غیر اینصورت دوسرر متوجه اجتماع خواهد بود ؛ کاری را که میتواند انجام ندهد ، و آنرا که انجام داده می نتیجه بوده است .

گویند : « در هر سری ذوقی است خوشبخت کسی است که ذوقش را دریابد » .

آموزگاری شاگردی را پند و اندرز میداد ، و مفاسد تنبلی و سرانجام کسان را که دنبال تحصیل نمیروند ، و بهار عمر خود را با کسالت و هوسرانی ، میگذرانند ، تشریح میکرد ناگهان دید که شاگرد موقع سخن گفتن او ؛ در خالی که سخنان او را گوش میدهد ؛ ضمناً با ذغال روی زمین صورت میکشد ، یکمرتبه متوجه شد که این سر برای تحصیل و کسب علوم آفریده نشده است ؛ و دست آفرینش او را برای نقاشی خلق نموده ؛ از این لحاظ پدر و مادر او را خواند و گفت : اگر فرزند شما در آموختن و تحصیل کند و بی رغبت است ، ولی ذوق نقاشی او خوبست و شور عجیبی نسبت بآن کار در سر دارد ؛ راهنمایی معلم مورد قبول اولیاء طفل قرار گرفت ، چیزی نگذشت که رشته نقاشی را تعقیب کرد و در این فن سرآمد روزگار گردید .

دوران کودکی بهترین فرصتی است برای اولیاء اطفال که نوع ذوق و استعداد فرزند خود را بیازمایند ، و از کردار و رفتار ، و تصورات و تخیلات او ؛ ذوق ویرا بدست آورند زیرا

افکار ، حرکات ؛ سخنان شیرین و لطیف کودک ؛ آئینهٔ آینده اوست ؛ که اگر مقدمات کار او آماده گردد ، تمام تصورات و صور ذهنی او وجود خارجی پیدا میکند .

مطالعهٔ زندگانی رسول اکرم (ص) و رفتار و کردار او تا پشت از این جهت بنظر لازم میرسد زیرا تنهادقت و مطالعهٔ در صفحات تاریخ عمر او مارا از آینده نزدیک او مطلع میسازد ؛ و بیوگرافی اجمالی او تا روزیکه مبعوث بر سالت گردید ، و خود را رهبر اجتماع خواند ؛ از آینده او خبر میدهد و میگوید که این فرد برای چه کاری آفریده شده و آیا ادعای رسالت و رهبری او با سرگذشت وی وفق میدهد تانه ؛ ، آیا زندگی چهل ساله و رفتار و کردار و گفتار و معاشرت طولانی او با مردم مقام رسالت او را ایجاب میکند یا نه ؛ از این نظر در طی چند مقاله ، مختصر زندگانی آنحضرت را از نظر خوانندگان میگذرانیم و ما اجمالا شمه ای از دوران شیرخوارگی آنحضرت در شماره هفتم بیان کردیم که دایهٔ مهربانش پنج سال از وی محافظت کرد ؛ و در تربیت و پرورش او کوشید ؛ و در طی این مدت زبان عربی فصیح را آموخت و بعدها حضرتش بهمین افتخار میگرد ؛ بعداً « حلیمه » او را بسکه آورد و مدتی نیز آغوش گرم مادر دادید ، و تحت سرپرستی چند بزرگوارش قرار گرفت ؛ و یگانه تسلی بازماندگان « عبدالله » همان فرزندی بود که از او بیادگار مانده بود .

سفری به « یشرب »

از آن روزیکه نو عروس عبدالمطلب (آمنه) شوهر جوان و ارجمند خود را از دست داد همواره مترصد فرصت بود که به « یشرب » برود و آرامگاه شوهر خود را از نزدیک زیارت کند و در ضمن از خویشان خود در یشرب ملاقاتی بعمل آورد .

با خود فکر کرد و دید که الان وقت این سفر رسیده است ، و فرزند گرامیش رشد و نموی نموده و میتواند در این راه شریک هم او گردد ؛ آنان با « ام ایمن » با سفر بستند و راه « یشرب » را پیش گرفتند و یکماه تمام در آنجا ماندند ، این سفر برای نوزاد « قریش » بسیار سخت و باتالامات روحی توأم بود ؛ زیرا برای اولین بار دیدگانش بخانه ای افتاد که پدرش در آنجا جان داده و بپناح سپرده شده است . و طبعاً مادرش تا آنروز چیزهایی از پدرش نقل کرده بود .

هنوز موجی از غم و اندوه در روح او حکم فرما بود که ناگهان حادثهٔ جانگداز دیگری پیش آمد ؛ و اماوجی از حزن و اندوه بوجود آورد زیرا موقع مراجعت بسکه ؛ مادر عزیز خود را در میان راه در محلی بنام « ابواه » از دست داد ؛ و این حادثه « محمد » (ص) را بیشتر عزیز و گرامی گردانید ؛ و یگانه گلی که از این گلستان باقی مانده بود ، خارج از حد مورد علاقه « عبدالمطلب » قرار گرفت از این جهت او را از تمام فرزندانیش بیشتر دوست میداشت و بر همه مقدم میگرد .

در اطراف کعبه برای فرمانروای «قریش» بساطی پهن میکردند سران قریش و فرزندانش در کنار بساط حلقه میزدند، هر موقع چشمش بیاد کار «عبدالله» میافتاد؛ دستور میداد که راه باز کنند که یگانه بازمانده فرزندش را روی بساطی که نشسته است؛ بنشاند.

قرآن مجید دوره یتیمی پیامبر را در سوره «الضحی» یاد آور میشود و میگوید: «**الهم ینجدک یتیمافآوی**»؛ مگر تو را یتیم نیافت و پناه نداد؛ و حکمت یتیم گشتن نوزاد «قریش» برای ما چندان روشن نیست. همتقدر میدانیم سیل خروشان حوادث بی حکمت نیست ولی با این وضع میتوان حدس زد که خدا خواست رهبر جهانیان؛ پیشوای بشر، پیش از آنکه زمام امور را بدست بگیرد؛ و سیر رهبری خود را آغاز کند، شیرینی و تلخی روزگار را بچشد، و در نشیب و فراز زندگی قرار گیرد، تارو حی بزرگ و روانی بردبار و شکیبیا پیدا کند، و تجربیاتی از سختیها بیندوزد؛ و خود را برای به بایک سلسله از شادانده، سختیها، محرومیتها و در بندریها آماده سازد.

خدایش خواست؛ تحت تربیت کسی قرار نگیرد؛ و طاعت کسی بر گردش نباشد؛ و آرزوهای اول حر و آزاد بار آید، و مانند مردان خود ساخته موجبات پیشرفت و ترقی و تعالی او را خود فراهم آورد تا جهانیان بفهمند که نبوغ، نبوغ بشری نیست؛ و پدر و مادر در این سیر و تفکر؛ در این آینده درخشان و چندان مؤثر نبودند و این عظمت و بزرگی از منبع وحی سرچشمه گرفته است.

مرگ عبدالمطلب

حوادث جانگداز جهان همواره در مسیر زندگی انسان هست و مانند امواج کوه پیکر دریا، یکی پس از دیگری سر برداشته و کشتی نجات زندگی را مورد هدف قرار میدهد، و همیشه ضربات شکننده خود را بر روح و روان آدمیزاد وارد میسازد

هنوز امواجی از اندوه در دل رسول خدا حکومت میکرد؛ که برای بار سوم بامصیبت

بزرگتری مواجه گردید؛ هنوز هشت بهار از عمر او بیشتر نگذشته بود که سر پرست و جد بزرگوارش را از دست داد مرگ عبدالمطلب چنان روح ویرانگر داد که در روز مرگش تالب قبر اشک ریخت و هیچگاه او را فراموش نمیکرد.

سرپرستی ابوطالب

در باره شخصیت و عظمت ابوطالب سخنانی در فرصتهای مناسبتری خواهیم گفت؛ و اسلام و ایمان علنی او را نسبت به پیامبر اکرم بامدارک صحیح اثبات خواهیم نمود، ولی چیزیکه مناسب بامقام است بیان جریاناتی است که در هنگام سرپرستی «ابوطالب» پیامبر با آنها مواجه گردیده است.

ابوطالب هر وی علنی بایست افتخار سرپرستی او را بعهده گیرد، زیرا با «عبدالله» از یک مادر

بودند، و شخصیتی بود معروف به سخاوت و نیکوکاری؛ از این لحاظ؛ «عبدالمطلب» اورا برای نگاهداری نوه ارجمندش انتخاب کرد، سطور طلایی تاریخ شاهد خدمات گرانبهای او است که تدریجاً شرح داده میشود.

در سن ده سالگی همراه عمویش در جنگی شرکت نمود و چون این جنگ در ماههای حرام اتفاق افتاد آنرا جنگ «فجار» نامیدند، و تفصیل جنگهای فجار در تاریخ بطور مبسوط مذکور است.

سفری بسوی شام

کاروان تجارتی «قریش» طبق معمول هر سال یکبار بسوی شام روانه میشد؛ «ابوطالب» تصمیم گرفته بود که در سفر سالیانه «قریش» شرکت کند؛ و مشکل برادرزاده خود را که آنی اورا از خود جدا نمیکرد چنین حل کرده بود که اورا در «مکه» بگذارد و عده ای مأمور برای حفاظت او بگمارد، ولی هنگام حرکت کاروان؛ ابراز محبت برادرزاده و اینکه مفارقت عمو بر او بسیار سخت است؛ سبب شد که برنامه را عوض کند، و عزیز «قریش» را همراه خود ببرد.

مسافرت رسول خدا در سن دوازده سالگی؛ از سفرهای شیرین آنحضرت بشمار میرود زیرا در این سفر؛ برمدین، و وادی القری، و دیار نمود؛ عبور کرد و از مناظر زیبای طبیعی سرزمین شام دیدن بعمل آورد، هنوز کاروان «قریش» به مقصد نرسیده بود در نقطه ای بنام «بصری» جریانی پیش آمد و واحدی برنامه مسافرت «ابوطالب» را عوض کرد. اینک تفصیل آن جریان:

راهبی بنام «بحیراء» سالیان درازی بود که در آن نقطه در صومعه مخصوص مشغول عبادت بود، و اطلاعات عمیقی درباره کتب عهدین داشت و مورد احترام مسیحیان آنحدود بود و گاهی کاروانهای تجارتی دره سیر خود در آن نقطه توقف میکردند و از او زیارتی بعمل میآوردند از حسن تصادف «بحیراء» با کاروان «قریش» رو برو گردید، برادرزاده «ابوطالب» توجه اورا بیشتر جلب کرد؛ نگاههای مرموز و عمیق او نشانه رازی بود که در دل او نهفته بود؛ دقایقی خیره خیره با او نگاه میکرد، یکمرتبه مهر خاموشی را شکست و گفت این طفل متعلق بکدام یک از شماها است؟ گروهی از جمعیت رو به عموی او کردند. ابوطالب گفت او برادرزاده من است «بحیراء» گفت: این طفل آینده درخشانی دارد؛ این همان پیامبر موعود است که کتابهای آسمانی از نبوت جهانی و تسخیر و حکومت او خبر داده اند و نشانههایی که من در کتابها خوانده ام تمام بر او منطبق است این همان پیامبر است که من نام او و نام پدر و فامیلش را خوانده ام و میدانم از کجا طلوع میکند و بچه نحو آئین او در جهان منتشر میشود؛ ولی بر شما لازم است اورا از چشم یهود پنهان سازید زیرا اگر آنان بفهمند اورا میکشند.

بیشتر تاریخ نویسان بر آنند که برادرزاده «ابوطالب» از آن نقطه (بصری) تجاوز نکرد ولی روشن نیست که عنویش از راه همراه کسی بیکه فرستاد (و این مطلب بسیار بعید بنظر میرسد که ابوطالب پس از شنیدن سخنان راهب او را از خود جدا کند) یا اینکه خودش همراه برادرزاده راه «مکه» را پیش گرفتند و از ادامه سفر منصرف گشتند چنانچه بسیاری بر آنند و گاهی گفته میشود که او را همراه خود با کمال احتیاط بشام برد چون کنجکاو و اطراف این موضوع چندان مهم نیست از این نظر دامنه سخن را کوتاه میکنیم :

دروغ پردازی خاورشناسان

مابخواست خدا در فضول تاریخ اسلام انگشت روی اشتباهات و احیاناً دروغها و تهمت‌های ناروای خاورشناسان خواهیم گذارد؛ تا روشن شود که آنان تا چه حد در باره حقایق اسلام دقت بعمل می‌آورند؛ و یا تا چه حد عالماً و عامداً می‌خواهند، از هان ساده لوحان از مسلمانان را مغشوش سازند.

ملاقات پیامبر اکرم با راهب یک موضوع ساده است ولی پس از قرن‌ها آنان این سرگذشت را دستاویز قراردادده؛ و جداً پافشاری میکنند که اثبات کنند که «محمد» تعالیم عالیله خود را که پس از ۲۸ سال بعد از اظهار کرد و مانند آب حیات جامعه مرده جهان آنروز را زنده کرد؛ در سن دوازده سالگی در اثناء سفر از «بحیراء» تعلیم گرفت و بعدها انتشار داد. اینک جملاتی چند از خاورشناسان :

«محمد بر اثر عظمت روح و صفای قلب؛ و قوت حافظه و دقت فکر که طبیعت بر او ارزانی داشته بود بوسیله همین ملاقات سرگذشت انبیاء و گروه هلاک شدگان را مانند عاد و ثمود و بسیاری از تعالیم حیات بخش خود را از همین راهب فرا گرفت»

ما تصور میکنیم که گفتار مزبور پنداری بیش نیست، و با تاریخ زندگی آنحضرت اساساً و فوق نمیدهد؛ و موازین علمی و عادی چنین نظریه را تایید نمیکند؛ بلکه اساس پوشالی آنرا ویران میسازد؛ اینک شواهد گفتار ما :

۱ - «محمد» (ص) باتفاق مؤرخان امی بود؛ و خواندن و نوشتن را یاد نداشت، و هنگام مسافرت سن او از دوازده تجاوز نمیکرد، آیا با این وضع عقل شما باور میکند که طفل درس نتواند؛ که دوازده بهار از عمر او گذشته بود؛ بتواند حقایقی از تورات و انجیل فرا گیرد، سپس آنرا در سن چهل سالگی بنام وحی قالب بزند؛ و شرعی از نو بسازد؟ چنین مطلب از موازین عادی بیرونست و شاید بادر نظر گرفتن میزان استمداد بشری بتوان آنرا در حاشیه محال عقلی قرارداد.

۲ - مدت این مسافرت کمتر از آن بود که «محمد» (ص) بتواند در آن مدت کم تورات و انجیل را فرا گیرد؛ زیرا این سفر، سفر تجارتهای بود؛ و رفتن و برگشتن و مدت اقامت

بیش از چهار ماه طول نمیکشید؛ زیرا «قریش» سالی دوبار مسافرت میکردند در زمستان بسوی «یمن»؛ در تابستان بسوی «شام»؛ و باین ترتیب گمان نمیروند تمام دوره هر سفر بیش از چهار ماه طول بکشد، و بزرگترین دانشمندان جهان نمیتوانند در این مدت کم توفیق فرا گرفتن این دو کتاب بزرگ را پیدا کنند، چه رسد بیک طفل درس نخوانده و دبستان ندیده با آنکه تمام مدت چهار ماه باراهب همراه نبوده بلکه این ملاقات در یکی از منازل بین راه اتفاق افتاده و تمام جریان ملاقات حداکثر چند ساعتی بوده است.

۳ - متن تاریخ گواهی میدهد که «ابوطالب» در نظر داشت او را همراه خود بشام ببرد؛ و نقطه‌ی «بصری» مقصد اصلی آنان نبود بلکه منطقه «بصری» در اثناء راه بود که گاهی کاروان تجارت بعنوان استراحت توقف میکرد، در اینصورت چطور رسول خدا در آنجا رحل اقامت افکند؛ و به تحصیل معارف تورات و انجیل پرداخت، خواه بگوئیم که «ابوطالب» او را همراه خود بشام برد؛ یا آنجا از تصمیم خود منصرف شد و راه «مکه» را پیش گرفت، و یا برادرزاده خود را همراه کسی «بمکه» فرستاد، در هر حال، هدف کاروان ابوطالب منطقه «بصری» نبود تا کاروان سرگرم تجارت شود، و رسول خدا هم به تحصیل بپردازد.

۴ - اگر برادر زاده «ابوطالب» از راهب مطالبی فرامیگرفت بطور مسلم در میان «قریش» اشتهار پیدا میکرد، و همه آنرا پس از مراجعت نقل میکردند، علاوه خود پیامبر در برابر قوم خود نمیتوانست ادعاه کند که مردم! من امی هستم، سواد ندارم، درس نخوانده‌ام، در صورتیکه مامی بینیم که رسول اکرم (ص) رسالت خود را با همین آغاز کرد، و کسی نگفت؛ هان ای محمد! تو در سن دوازده سالگی در «بصری» پیش راهب درس خواندی و این حقایق تا بناکثر از او فرا گرفتی!

در صورتیکه مشرکان «مکه» همه رقم تهمت باو زدند، بقدری آنان در باره قرآن پیامبر دقت میکردند تا دستاویزی پیدا کنند حتی وقتیکه آنان دیدند پیامبر از باب اتفاق چند صباحی در «مروه» پهلوی جایگاه یک غلام مسیحی می‌نشیند؛ از فرصت استفاده کرده و گفتند «محمد» سخنان خویش را از آن غلام فرامیگیرد و قرآن هم تهمت آنان را نقل میکند: **و لقد اعلّم انهم يقولون انه ساعده به بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی همین**. ما آگاهیم از اینکه آنان میگویند این قرآن را بشری باو تعلیم میکند، ولی زبان کسیکه بدو اشاره میکنند (غلام مسیحی) عجمی است و این قرآن زبان عربی واضح است.

ولی این تهمت را نه قرآن متعرض شده و نه قریش بهانه گیر و ماجراجو آنرا دستاویز قرار دادند، و این خود گواه محکمی است که آنزائیده دماغ خاور شناسان عصر ما است.

۵ - سرگذشت و قصص انبیاء که در قرآن مذکور است، کاملاً با آنچه تورات و انجیل

متضمن آنست منافات دارد، داستان و گفتگوهای رهبران آسمانی در این دو کتاب بصورت قصه‌های خرافی بیان شده که ابداً باموازی علمی و عقلی موافق نیست، بخلاف قرآن، آنچه را نقل کرده کوچکترین خدشه‌ای ندارد و موازنه‌این دو کتاب باقرآن در موارد مشترك خود میرساند که قرآن آنچه را بیان کرده مبتکرانه و بیسابقه است، و اگر بنا باشد آنچه «محمد» (ص) درباره انبیاء بیان نموده تمام آنها از کتابهای عهدین گرفته شده باشد باید گفتار او هم آلوده باخرافات و عجاب باشد، در صورتیکه کوچکترین خرده‌ای ندارد. و مادر آخر مقاله موازنه‌ای بین قرآن و کتب عهدین درباره‌ای از قسمت‌ها بعمل خواهیم آورد.

۶ - اگر واقعاً راهب طریق شام اینقدر اطلاعات علمی و دینی داشت که پیامبری مانند رسول خدا تحویل جامعه دهد، پس چرا خود او کوچکترین اشتباهی پیدا نکرد، پس چرا غیر دین «محمد» را تربیت ننمود؟ در صورتیکه آستان او همواره زیارتگاه مردم بود.

نظر اجمالی بتورات فعلی

این کتاب آسمانی! در میان سرگذشت انبیاء گرفتار پریشان گویی شده که حد ندارد و ما از باب نمونه شمه‌ای بیان میکنیم تا روشن شود که اگر رسول خدا حقایق تابناک قرآنی را از «راهب» فسر گرفته است پس چرا کوچکترین سخن زنده‌ای در کلام او پیدا نمیشود؟ مثلاً:

۱ - «تورات» در سفر پیدایش باب ۳۲ میگوید: خدایک شب تاملوع فجر بایعقوب کشتی گرفت و بالاخره نتوانست بر یعقوب غلبه کند.

۲ - همسر آدم بخندانست دروغ میدهد و بآدم چنین خطاب میکند که: اگر از این درخت بخوری چون خدایان به نیک و بد عارف میشوی در صورتیکه خدا فرموده بود که هرگاه بخورید خواهید مرد. (باب ۲ سفر پیدایش آیه ۱۶ و ۱۷).

۳ - تورات نزول دوفرشته را بر ابراهیم چنین شرح میدهد: خدا بادو فرشته بزیر آمدتادرباره مردم تحقیق کند، آنچه باو میرسد راست است یا دروغ، از این جهت بر ابراهیم ظاهر شد ابراهیم گفت: آبی بیاورم تا پاهایتان را بشویم، سپس خداودو فرشته خسته بودند استراحت کردند، و غذا خوردند... تا آخر.

شما خواننده گرامی ممکن است همین داستانها را در قرآن هم مطالعه کرده سپس داوری کنید که آیا ممکن است بگوئیم: قرآن با این عظمت که برای هر مطلبی نمونه عالی بیان کرده است، و در بیان نمونه‌های تاریخی آن کوچکترین خرده‌را نمیتوان یافت، از این تورات گرفته است؟ در صورتیکه ماهمین داستانها را در قرآن میخوانیم ولی ذره‌ای از این خرافات در لابلای آن نیست.

نظری با انجیل

مادوسه نمونه از حقایق تابناک «انجیل» آسمانی! نقل میکنیم تا روشن شود که آیا ماخذ قرآن مسلمانان همان انجیل مسیحیان بوده است؟

معجزه عیسی

عیسی با مادرش و شاگردانش به روسی رفت و شراب تمام شد هفت خم آبرا از روی اعجاز مبدل بشراب کرد (باب ۲ - انجیل یوحنا).

عیسی پیاله را گرفته و بدست آنان داد گفت بنوشید زیرا این است خون من. (باب ۲۶ «متی» آیه ۲۷).

ولی ملاحظه کنید و ببینید که قرآن درباره میگساری و مضرات روحی و جسمانی آن چه میگوید و با خطاب جانبخش خود چنین ندانمیکند: **انها الخمر والمیسر والانصابو الازلامرجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون**: هان ای مردم! شراب و قمار از هر نوعی باشد پلید است، از کارهای شیطان است، از آنها بپرهیزید تا رستگار گردید. آیا باین وضع باز جادارد که خاورشناسی بگوید «محمد» گفته‌های خود را از «راهب» نصرانی گرفته است؟! .

انجیل مسیحیان عیسی را مردشقی که نسبت به مادر و برادران خود سخت نامهربان بود؛ معرفی کرده است (متی باب ۱۲) ولی قرآن «محمد» اطاعت خدا و نیکی بپدر و مادر را در یک ردیف قرار داده است: **الایشر کوا بالله شیئاؤ بالوالدین احسانا**: انباز و شریکی برای خدا قائل نشوید و به پدر و مادر نیکی کنید.

خوانندگان گرامی آگاهند که موازنه قصص و احکام قرآن؛ با این دو کتاب و آفتابی نمودن اعجاز قرآن، و معمول و دروغ بودن بسیاری از محتویات آن دو، احتیاج به مقالات دامنه داری دارد که از هدف مایرونست و ما برای سرکوبی این افتراء بهمین مختصر اکتفاء میکنیم.

شجاعترین شخص

امیر مؤمنان فرمود: **اشجع الناس من غلبه هواه**: نیرومندترین و شجاعترین شخص کسی است که برهوی و هوس خود پیروز گردد.

* * *

نیز فرمود: **نفس المرء عطاءه الی اجله**: نفسهای انسان (گویا) گامهای او است پسوی مرگ، (هر نفسی که تازه میکند قسمی بر گ خود نزدیک میشود).